«امید و شکست» خاطرات سال‌ها فعالیت اطلاعاتی - امنیتی یعقوب نیمرودی برای اسرائیل - ۱۷

پدر فراری‌های ایران[1]

به طور کلی، منزل من در لندن به یک خانه ایرانی تبدیل شد، بدون آن‌که بخواهم به پدر تبعیدی‌های ایرانی [مقامات فراری سلطنت پهلوی] بدل شدم.

ماه مه ۱۹۷۹ [اردیبهشت یا خرداد ۱۳۵۸] پیشنهادی مطرح شد تا جزیره کیش را به مکان تفریحی عامه مردم تبدیل کنند. همچنین ایده‌ای در نظر گرفته شد تا در جزیره کیش دانشگاهی برای علوم دریایی ایجاد شود. در همان روزها فرماندار نظامی از بندر لنگه بازدید کرد و به سؤال ساکنین درباره مشکل کمبود آب پاسخ داد که دو تأسیسات آب شیرین کن به‌زودی کار خواهند کرد. فرستادگان [امام] خمینی که از جزیره کیش بازدید کردند از تأسیسات آب شیرین‌کنی که آنجا یافتند بسیار تحت تأثیر قرار گرفتند تا آنجا که همان‌ها را در روزنامه اطلاعات به عنوان «تأسیسات اتمی برای نمک‌زدایی آب دریا» توصیف کردند. اما آن‌ها صریحاً هم اعلام کردند که قراردادهای «رژیم فاسد شاه» را با اسرائیل محترم نخواهند شمرد.

پس از اینکه مطمئن شدیم که همه افرادمان و همه تکنیسین‌های نمک‌زدایی به سلامت از ایران خارج شدند، زمانی پیدا کردم تا به مجموعه مشکلاتی که وضعیت جدید ایجاد کرده بود رسیدگی کنم. به دوستانم، افسران ارشد ارتش ایران که از تهران‌گریختند کمک کردم تا سازماندهی شوند؛ سعی کردم تا آنچه در سرنوشت دوستان ایرانی رخ داده را روشن کنم که ارتباط با آنها قطع شد و شروع به ارزیابی دامنه خسارات مالی و غیره که برای تجارتم ایجاد شد کردم.

۱۸ فوریه [۲۹ بهمن] BBC خبر داد که ارتشبد طوفانیان و سپهبد مقدم که آخرین رئیس ساواک بود قرار است در دادگاه ویژه اسلامی محاکمه شوند. در همان روزها هنوز بارقه‌ای از امید در قلبم وجود داشت که انجام تجارت با رژیم جدید پس از آنکه تثبیت شود امکان‌پذیر خواهد بود. در این بین، مشخص شد که اعضای سفارتخانه ایران در تل‌آویو هیچ ارتباطی با مقامات ایرانی ندارند. آن‌ها سردرگم بودند. برایشان مشخص نبود که به کدام سرزمین باید بروند، برای چه کسی موضوعات کنونی نمایندگان را انتقال دهند، آیا دارایی‌های متعلق به مقامات ایرانی را بفروشند و به چه کسی بفروشند؟ برای مقامات سفارت زمینی باقی ماند که از مقامات اسرائیلی به عنوان هدیه دریافت کردند. این زمین در منطقه کیکار همدینا در تل‌آویو، به ساختمان سفارت اختصاص یافت. در این میان برای ما مشخص شد که دکتر مرتضایی، سفیر سابق ایران در اسرائیل، از سِمتش به عنوان مدیرکل وزارت خارجه در تهران عزل شده و به منزلش فرستاده شده است. همسر و فرزندش که در اسرائیل مانده بودند نیز به ایالات‌متحده رفتند.

گیزی تزفریر ابتدای مارس ۱۹۷۹ به ما گفت که طبق ارزیابی‌هایش وضعیت کاملاً از دست نرفته است. براساس گفته‌های وی، اگر تغییر چپ وجود نداشته باشد و در حکومت عناصری از راست باشند، رابطه بین آنها و اسرائیل ایجاد خواهد شد زیرا هر دو منافع مشترکی دارند که پایه اصلی همپیمانان است. ساسون بلوم ۲۰ مارس به ما گزارش داد که ایران در حال فروپاشی است، هرکس آنچه از نظرش درست است را انجام می‌دهد. نود و پنج درصد تجهیزات نیروی هوائی ایران از کار افتاده و زنگ زده‌اند. کُردها شورش کرده و ده‌ها تن در درگیری‌ها کشته شده‌اند. ساسون افزود که مقامات لیست سیاه آماده کرده‌اند و در آن شانزده هزار نفر از جمله چهار هزار یهودی هستند. سران جامعه یهودیان، حبیب القانیان و لطف‌الله حی از قبل تحت حفاظت بودند. نمایندگان ایران در تل‌آویو پیوسته و البته ناموفق، تلاش کردند تا با تهران ارتباط برقرار کنند. مستشار ایرانی در تل‌آویو و نماینده ساواک پناهندگی سیاسی در اسرائیل را خواستند اما به دلایلی این موضوع موافقت نشد و آنها به اروپا رفتند.

طبق اطلاعاتی که از لندن به من می‌رسید مشخص شد که ارتشبد طوفانیان موفق‌شده به خارج از ایران پناهنده شود. در ماه ژوئن برای ما روشن شد که وزارت امورخارجه ایران شروع به جست‌وجو در وزارتخانه‌های دولت و نهادهای نظامی کرده که کدام قراردادها با عناصر اسرائیلی امضا شده است. وزیر کشور ایران برای بازدید به آلمان آمد و آنجا اعلام کرد که همکاری ایران با بنگاه «کروپ» ادامه خواهد داشت و نمایندگان ایران در نشست آتی شورای مدیران شرکت خواهند کرد. او توضیح داد که همه کارکنان سابق سفارت ایران در تل‌آویو سلامت خواهند بود و آنها به خاطر خدمتشان در اسرائیل مجازات نشده‌اند.

فهمیدم که اگر بخواهم برای نجات پول‌های موجود در حساب‌های بانکی ایران تلاش کنم، باید فوراً دست به کار شوم. وضعیت در ایران به سر حد هرج‌ومرج رسید اما برایم مشخص بود با گذشت زمان و ثبات وضعیت، ممکن است مقامات تجدیدنظر کنند. هرتزل حقیقتاً موفق شد تا اکثر پولی را که در حساب‌های تجاری نمک‌زدایی بود به دست بیاورد، اما من هنوز حسابی در بانک «ملی» ایران داشتم که لازم بود آن را به خارج از مرزهای کشور می‌بردم.

حساب‌ها در بانک «ملی» به نام شرکت I.D.E ثبت بودند. می‌دانستم که زمان زیادی نخواهد گذشت تا اینکه مقامات به بانک‌ها دستور دهند تا تمام حساب‌های خارجی‌ها را مسدود کنند بدون آنکه درباره حساب‌های شرکت اسرائیلی صحبتی کنند. ۲۱ مارس ۱۹۷۹ نامه‌ای به ارتشبد جم در لندن فرستادم و در آن این‌چنین نوشتم: «همان‌طور که برایت گفتم، حسابی در بانک «ملی»، شعبه دیبا در تهران دارم. این حساب در حدود بیست و پنج میلیون ریال (حدود سیصد و پنجاه هزار دلار) [موجودی] دارد. نام حساب I.D.E تهران است. من چکی به مبلغ پنجاه هزار ریال پیوست می‌کنم. از تو می‌خواهم بررسی کنی اگر می‌توانی با این چک پول را بیرون بکشی. این‌گونه می‌توانیم بفهمیم آیا اجازه داریم از این حساب استفاده کنیم. به نظر من بهترین راه این است که چک را برای کسی بفرستی که تلاش کند تا در همان شعبه در تهران نقد کند. اگر چک مورد پذیرش قرار بگیرد، راه برای برداشت‌های بیشتر بازخواهد شد.» جم ارتباطش را در ایران به‌کار گرفت، چک وصول شد و طی مدت چند ماه موفق شدیم حساب را خالی کنیم.

به طور کلی، منزل من در لندن به یک خانه ایرانی تبدیل شد، بدون آن که بخواهم به پدر تبعیدی‌های ایرانی [مقامات فراری سلطنت پهلوی] بدل شدم. در ساختمانی که آپارتمان و دفتر کارم در لندن بود، رئیس سابق ستاد کل ایران، ارتشبد فریدون جم و حداقل بیش از پنج ارتشبد ایرانی تبعیدی زندگی می‌کردند. در ساختمان وزیر خارجه سابق ایران، وزیر سابق اقتصاد، مدیر شرکت نفت و سایرین زندگی می‌کردند. اعضای سفارت ایران در لندن هم نزدیک به ساختمان سکونت داشتند. منزل ارتشبد جم و منزل من به عنوان مکان ملاقات ثابت برای ایرانی‌های تبعیدی به کار گرفته می‌شدند. کسانی بودند که واقعاً بدون هیچ چیزی از ایران فرار کرده بودند.

هرکسی که در ایران به من کمک کرد، اکنون نوبت من بود که به او کمک کنم. به افراد کمک کردم تا سازمان‌دهی شوند و گاهی اوقات کمک من معنوی بود- کلمه‌ای خوب، گوش شنوا و دلگرمی بسیار.

تبعیدی‌های ایرانی، وفاداران به شاه، تبدیل به کسانی شدند که دنیایشان بر سرشان خراب شده بود. آن‌ها از سرزمین‌شان رانده شدند، خانواده‌هایشان در ایران مورد تعقیب قرار گرفتند و به یک کشور خارجی منتقل شدند که زبان، فرهنگ و طرز فکر بسیار متفاوت ساکنین‌اش روحشان را شکست. ارتشبدها به تاجران فرش تبدیل شدند و سراغ انواع تجارت‌های مختلف و عجیب و غریب رفتند. سرهنگ‌های ارتش ایران با رانندگی تاکسی روزی در می‌آوردند و دیدن اینها حیرت‌آور و دردناک بود. اکثرشان می‌دانستند که نمی‌توانند دوباره به ایران بازگردند و برخی از آنها منتظر حکم اعدام در موطن خود بودند. سپتامبر ۱۹۷۹ متوجه شدیم که در ایران علیه ارتشبد طوفانیان حکم مرگ و همین‌طور دستور مصادره اموالش صادر شده است. طوفانیان آن زمان در واشنگتن زندگی می‌کرد. رئیس تبعیدی سازمان اطلاعات ارتش ایران، عزیزالله پالیزبان شروع به سازمان‌دهی اپوزیسیون در عراق علیه ایران کرد. رئیس‌جمهور عراق، صدام‌حسین اطمینان داد که پایگاه‌های آموزشی و سلاح در اختیار مقامات اپوزیسیون قرار دهد. بعدها پالیزبان به نیویورک رفت و با فروش بستنی امرار معاش کرد.

پانوشت:

۱- م: این عنوان توسط مترجم اضافه شده است.

جنگ سرد فرهنگی؛ سازمان سیا در عرصه فرهنگ و هنر- ۱۵۸

درگیری با شوروی بر سر تبعیض نژادی

فرانسیس استونر ساندرس
ترجمه حسین باکند

گزارش‌های محرمانه السوپ مطالب خواندنی خارق‌العاده‌ای هستند. این اسناد نشان می‌دهند که سازمان سیا تا چه حد توانسته بود نفوذ خود را به صنعت سینما گسترش دهد، علی‌رغم ادعاهایش مبنی بر اینکه به دنبال چنین نفوذی نبوده است.

یکی از این گزارش‌ها که مربوط به ۲۴ ژانویه ۱۹۵۳ است، بر مسئله «نمایش کلیشه‌ای و تبعیض‌آمیز از سیاه‌پوستان در هالیوود» تمرکز داشت [که در آن‌ها، افراد سیاه‌پوست اغلب در نقش‌های فرعی، تحقیرآمیز یا محدود (مثل بردگان، خدمتکاران یا افراد کم‌هوش) نشان داده می‌شدند]. تحت عنوان «سیاه‌پوستان در فیلم‌ها»، السوپ گزارش داد که با چندین کارگردان انتخاب بازیگر به توافق رسیده تا «سیاه‌پوستان خوش‌پوش را به عنوان بخشی از صحنه‌های آمریکایی جای دهند، بدون اینکه بیش از حد آشکار یا عمدی به نظر برسد. «متأسفانه فیلم «سَنگَری[1]» که در حال ساخت است، امکان چنین کاری را نمی‌دهد، چون داستان آن در گذشته و در جنوب آمریکا اتفاق می‌افتد. در نتیجه، سیاه‌پوستان مزرعه را نشان خواهد داد. با این حال، این مسئله تا حدی با قرار دادن یک پیشخدمت سیاه‌پوست باوقار در خانه یکی از شخصیت‌های اصلی و دادن دیالوگی که نشان می‌دهد او یک فرد آزاد است و می‌تواند هرجا بخواهد کار کند، جبران شده است.»

السوپ همچنین گزارش داد که «در برخی صحنه‌های جمعی فیلم کمدی «کَدی» (با بازی جری لوئیس) نیز چند سیاه‌پوست جای داده خواهند شد.» در زمانی که شانس ورود سیاه‌پوستان به یک کلوپ گلف با شانس ورود آن‌ها به انتخابات یکی بود [و اجازه ورود به هردوی آن را نداشتند]، این کار واقعاً خوش‌بینانه [بخوانید متوهمانه] به نظر می‌رسید[2].

در همین گزارش، السوپ به فیلم «سرپیکان» Arrowhead اشاره کرد که برای اولین‌بار رفتار آمریکا با سرخ‌پوستان آپاچی را زیر سؤال می‌برد. اما به گفته السوپ، این فیلم «یک مشکل جدی» ایجاد کرده بود، چرا که «کمونیست‌ها می‌توانستند از آن به نفع خود استفاده کنند». خوشبختانه، دستکاری‌های کوچک او باعث شد بیشتر صحنه‌های زننده (از جمله انتقال اجباری یک قبیله کامل از آپاچی‌ها به فلوریدا توسط ارتش و پلاک زدن آن‌ها همچون حیوانات) حذف شوند یا «تأثیرشان به‌شدت کمرنگ شود». سایر تغییرات از طریق دوبله مجدد دیالوگ‌ها پس از اتمام فیلمبرداری اعمال شد. در مسیر ارائه این تغییرات که «به اسم منافع تجاری و میهن‌پرستانه» انجام می‌شد، السوپ با هیچ مخالفتی از سوی تهیه‌کننده فیلم، نَت‌هالت، مواجه نشد.

شوروی‌ها هرگز فرصتی را برای تأکید بر سابقه شرم‌آور آمریکا در روابط نژادی از دست نمی‌دادند. در سال ۱۹۴۶، جیمز بیرنز، وزیر امورخارجه ترومن، زمانی که تلاش کرد به محرومیت از حق رأی در بالکان توسط شوروی اعتراض کند، خود را «مستأصل و شکست‌خورده» یافت، چراکه شوروی‌ها به درستی پاسخ دادند که «سیاه‌پوستان در ایالت کارولینای‌جنوبیِ خودِ آقای بیرنز نیز از همین حق محروم هستند».

تلاش‌های السوپ در هالیوود بخشی از یک کارزار گسترده‌تر برای بی‌اعتبار کردن ادعاهای شوروی درباره تبعیض نژادی، دستمزدهای ناعادلانه، بی‌عدالتی‌ها و خشونت علیه سیاه‌پوستان آمریکایی بود.

از سوی دیگر، سی‌دی‌جکسون معتقد بود باید با این مسئله رودررو برخورد کرد و استدلال می‌کرد: «دیگر وقت آن است که به جای توضیح دادن با عبارتِ «این لکه ننگ بر دامن ما»، به چشم تمام جهان نگاه کنیم [و رودررو و بی‌واسطه با مردم دنیا سخن بگوییم].»

برای تحقق این هدف، کارشناسان شورای برنامه‌ریزی جنگ روانی در «هیئت هماهنگی عملیات» (در همکاری نزدیک با وزارت امورخارجه) یک «کمیته نمایش فرهنگی محرمانه» تأسیس کردند که فعالیت اصلی آن برنامه‌ریزی و هماهنگی سفرهای [هنری] هنرمندان سیاه‌پوست آمریکایی بود. حضور بین‌المللی هنرمندانی مانند: لیونتین پرایس (خواننده اپرا)، دیزی گیلسپی (موسیقیدان جاز)، ماریان اندرسون (آوازخوان کلاسیک)، ویلیام وارفیلد (بازیگر و خواننده)، گروه رقص مارتا گراهام و ده‌ها استعداد چندنژادی و سیاه‌پوست دیگر در این دوره، بخشی از این برنامه «صادرات فرهنگیِ مخفیانه‌ای» بود که تحت نظارت دولت انجام می‌شد. همین‌طور سیر و سفرهای گسترده «پورگی و بس»، که یک استراتژیست مخفی از آن به عنوان «اپرای مردمی بزرگ سیاه‌پوستان» یاد کرد، برای بیش از یک دهه در اروپای‌غربی، آمریکای‌جنوبی و سپس بلوک شوروی اجرا شد[3].

این نمایش با هفتاد بازیگر آفریقایی- آمریکایی خود، «نمایشی زنده از حضور سیاه‌پوستان آمریکایی در زندگی فرهنگی این کشور» بود.

جالب آنکه ظهور این استعدادهای سیاه‌پوست آمریکایی با افول آن دسته از نویسندگانی که نخستین‌بار به وضعیت اسفبار سیاه‌پوستان در جامعه آمریکا پرداخته بودند، نسبت مستقیم داشت. در سال ۱۹۵۵، مجله روسی «ادبیات خارجی» دو داستان کوتاه از ارسکین کالدول منتشر کرد که لرزه بر اندام تبلیغات‌چیان آمریکایی انداخت.

«داستان اول با عنوان «پول دیوانه» (که در نسخه انگلیسی با نام «بادآورده» منتشر شده بود) بی‌ضرر است»، جان پاوکر از سازمان اطلاعات ایالات‌متحده USIA نوشت. «اما داستان دوم شرورانه است: عنوانش «انبوه مردمان» و به فساد شرکت‌های بزرگ، فقر سیاه‌پوستان و تجاوز به یک دختر ۱۰ ساله به ازای ۲۵ سنت می‌پردازد.» نگرانی USIA توسط کمیته آمریکایی آزادی فرهنگی پیگیری شد که قول داد کالدول را تحت فشار بگذارد تا به طور عمومی از این داستان ابراز برائت کند.

این کمیته، با تکرار شکایت‌های سیدنی هوک در سال ۱۹۴۹ مبنی بر اینکه نویسندگان جنوبی با «رمان‌های اعتراض اجتماعی و شورش» و نمایش «انحطاط و حماقت آمریکایی»، تصویری منفی از آمریکا ارائه می‌دهند، حالا مصمم شده بود که «از جنوبی‌های از خودراضی فاصله بگیرد. آثار آنها روایتی یکجانبه و مغرضانه از اخلاق و آداب ما ارائه می‌دهد.» این قضاوت یک نظر منفرد نبود، بلکه توسط بسیاری از جنگجویان جنگ سرد فرهنگی، از جمله اریک جانستون که از دفترش در هالیوود به نویسندگان جنوبی حمله می‌کرد، پذیرفته شده بود: «دیگر هیچ «خوشه‌های خشمی» (اشاره به فیلم معروف جان فورد برگرفته از رمان جان اشتاین‌بک)، هیچ «جاده تنباکویی» (فیلمی از جان فورد) و هیچ فیلمی که جنبه‌های زشت زندگی آمریکایی را نشان دهد، نخواهیم داشت.» در این دوره، فروش کتاب‌های کالدول، اشتاین‌بک، فاکنر و ریچارد رایت («اشتاین‌بک سیاه‌پوست[4]») به‌شدت کاهش یافت.

پانوشت‌ها:

۱- Sangaree.

۲- در فیلم کمدی Caddy تعدادی سیاه‌پوست در صحنه‌های عمومی (مثل زمین گلف) نشان داده می‌شوند. نویسنده با کنایه می‌گوید این صحنه‌ها خیلی خوش‌بینانه هستند، چون در واقعیت، سیاه‌پوستان نه به کلوب‌های گلف راه داشتند و نه به راحتی می‌توانستند رأی بدهند.

۳- اجرای اپرای پورگی بس در اتحاد جماهیر شوروی! برای نشان دادن پیشرفت سیاه‌پوستان در آمریکا!

۴- به خاطر شباهت نوشته‌های ریچارد رایت به اشتاین‌بک در اعتراض به بی‌عدالتی‌ها، او را اشتاین‌بک سیاه‌پوست می‌نامند.

یادنامه آیت‌الله عبدالکریم حق‌شناس- ۲۴

معنای استغفار معصومان

مرحوم آیت‌الله محمدی ری‌شهری

برخی مدام از استاد می‌پرسند: چه کنم؟ به چه راهی بروم؟ راه سعادت من چیست؟ بدانید که همه‌اش در علم است آقا! علم واقعی. این که من بروم و علم بیاموزم که چگونه میکروفن یا وسایل دیگر درست کنم، علمی است که تا دم قبر با من است؛ امّا آن علمی که دربارهٔ ماوراء الطبیعه است و از من سؤال می‌شود، غیر از این علوم دنیایی است. آن علم، شجره‌ای است که به خون انبیا و اوصیا و اولیا آبیاری شده و خدا نمی‌گذارد که رها شود. تو هر کاری دلت می‌خواهد، بکن؛ ولی خدا از علم خودش حفاظت می‌کند. این تویی که ضرر می‌کنی!

حجاب بودنِ احساس لذّت از عبادت

به یاد دارم که سالی در عید رمضان، یکی از نوسفران که سخت تحت تأثیر حالات معنوی خود در ماه مبارک رمضان قرار گرفته بود، به تکرار نزد استاد حق‌شناس می‌آمد و با اشاره به آن حالات معنوی، انتظار داشت بسی بیش از آنچه را داشت، به دست آورد و به اصرار از استاد می‌خواست که گره‌گشایی نماید. استاد پس از آن که چندبار او را زنهار داد و بر حفظ و سپاس آنچه دارد ترغیب نمود، در برابر اصرار چندین‌باره‌اش برآشفت و با شدّت نهیب زد: «مگر چه کرده‌ای که جایزهٔ ویژه از پروردگار طلب می‌کنی؟ همین‌قدر که لایقت دانسته‌اند و در میهمانی الهی راهت داده‌اند، باید شاکر باشی!». به گفتهٔ استاد، گاه احساس لذّتی که انسان از عبادت خود می‌کند، حجاب و مانع او خواهد بود و از این رو هیچ‌گاه نباید «دوام مراقبه» را از دست داد.[1]

طریقیّت داشتن امور دنیایی

یکی از سفارش‌های آیت‌الله حق‌شناس، توجّه نداشتن به دنیا بود، به این معنا که نباید نگاه استقلالی به دنیا داشته باشیم. ایشان می‌فرمود: «امور دنیایی فقط باید برایتان طریقیّت داشته باشد نه موضوعیّت». سپس میکروفن را مثال می‌زد که توجّه ما به آن، در همین حد است که وسیله‌ای برای رساندن صدا به دیگران است، وگرنه به خودی خود، مورد توجّه ما نیست که در آن متمرکز شویم. خود ایشان، توجّه مستقلّی به غیر خدا نداشت.[2]

آیت‌الله حق‌شناس از مرحوم آقا سیّد علی حائری (مفسّر) نقل می‌فرمود: «سالک در عین مراقبتی که در طول روز می‌کند، باز در پایان روز مشاهده می‌کند به دلیل انجام پاره‌ای مباحات، حجاب رقیقی، قلب او را فرا گرفته است که باید با استغفار، آن را مرتفع سازد».[3]

ایشان با الهام از همین رهنمود استاد خود، استغفار حضرات معصومین: و شخص پیامبر را این‌گونه تفسیر می‌نمود که مقام عصمت، حضور تام و توجّه دائم به خداوند را اقتضا دارد و از سوی دیگر، شأن نبوّت و امامت که شأنی تبلیغی است، پاره‌ای از رفتارهای مباح و ارتباطات و توجّهات به مردم را ضرورت می‌بخشد. همین انصراف از توجّه تام و دائم به خداوند متعال، نوعی حرمان و حجاب را به دنبال دارد که پیامبر به آن، این‌گونه اشاره می‌کند: «إنّهُ لَیُغانُ عَلی قَلبی؛ گاه قلبم را غباری می‌گیرد» که آن را با استغفار جبران می‌فرمود: «وَ إنّی لَأَستَغفِرُ الله فی کُلِّ یَومٍ سَبعینَ مَرَّةً؛[4] و من، روزی هفتاد مرتبه از درگاه خدا آمرزش می‌طلبم». بنابراین، استغفار پیامبر(ص) و حضرات معصومین:، متناسب با مقام آنهاست.[5]

***

یک‌بار از آیت‌الله حق‌شناس پرسیدم: پیامبر بزرگوار، چه نیازی به استغفار داشت؟ ایشان همان‌طور که عینکش را از روی صورتش برمی‌داشت، فرمود: «به این عینک نگاه کن! با این که من در جای خاک‌آلود نبودم و از سر کلاس می‌آیم، امّا گردی بر روی آن نشسته که باید آن را پاک کنم. پیغمبر هم خودش پاک است؛ امّا دور و برش آلودگی وجود داشت».[6]

قرآن به سر گرفتن شب احیا

یکی از طلبه‌ها به آیت‌الله حق‌شناس گفت: با این که دیشب در مراسم احیای شب قدر شرکت کردم، امّا نشد که خیلی‌گریه کنم! ایشان که گویی از این گفته ناراحت شده بود، فرمود: «این حرف‌ها چیست؟ ببینید چه‌قدر عقلتان زیاد شده است! قرآن را به دل بگیرید [همان‌گونه که آن را به سر می‌گیرید]».[7]

حدّ غیبت

زمانی اردوی دانشجویی مختلطی در ترکیه برگزار شد و من گزارش آن را به شورای عالی انقلاب فرهنگی بردم. وزیر علوم وقت، از دست من خیلی ناراحت شد. همان روز، پیش آیت‌الله حق‌شناس رفتم و مسئله را با ایشان در میان گذاشتم. گفتم: حاج آقا! وزیری که در وزارتخانه‌اش چنین اتّفاقی می‌افتد، تکلیف ما در برابر او چیست و این کار او را چگونه باید گزارش کنیم که غیبت نشود؟ فرمود: «حدّ غیبت را رعایت کنید و فقط بگویید فلانی در زیرمجموعه‌اش چنین اتّفاقی افتاده است. این‌طور نباشد که بخواهید از خود شخص بدگویی کنید و مثلاً بگویید فلانی فاسد یا آدم دزدی است». سپس از ایشان پرسیدم: حدّ غیبت چیست؟ حاج آقا لب خود را کج کرد و فرمود: «این حد هم غیبت است»؛ یعنی شما اگر پشت سر کسی، لبتان را این‌طور کردید هم غیبت می‌شود.[8]

آیت‌الله حق‌شناس از مرحوم آقا سیّدعلی حائری (مفسّر) نقل می‌فرمود: «سالک در عین مراقبتی که در طول روز می‌کند باز در پایان روز مشاهده می‌کند به دلیل انجام پاره‌ای مباحات، حجاب رقیقی، قلب او را فرا گرفته است که باید با استغفار، آن را مرتفع سازد».

فلسفهٔ قیام سیّدالشهدا

فلسفهٔ قیام اباعبدالله علیه‌السلام هرچه باشد، از یک جهت فرقی ندارد و آن، این است که حضرت دید یزید دارد ریشهٔ دین را می‌زند و به دین عمل نمی‌شود.

یزید می‌گفت: «فَلا خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحیٌ نَزَلَ؛[9] چه خبری؟ چه وحیی؟». یک فرد شرابخوار سگ‌باز آمد سرکار و همه‌چیز را نفی کرد. حالا این شکاف را چگونه می‌توان پر کرد؟

غیر از قتل

اباعبدالله علیه‌السلام مگر چیزی می‌تواند این فُرجه را پر کند؟! حضرت برای این به میان آمد. وقتی حکومتی که پایه‌اش روی ظلم و بی‌عدالتی است و برخلاف روش صحیح امیرالمؤمنین و ائمهٔ‌طاهرین- که همه‌اش روی قانون عدالت است- بر سرکار بیاید، تنها کاری که می‌توان کرد، این است که به هر شکل ممکن، در برابر این اوضاع قیام کرد. حالا فلسفهٔ قیام حضرت این باشد یا نه، به هر حال، این حرکت، موجب بقای اسلام شد و همان‌طور که رهبر کبیر انقلاب فرمود، منشأ بقای اسلام، همین حرکت است.[10] باید خون ائمهٔ‌طاهرین و اولادشان، در پای این شجره بریزد تا اسلام زنده بماند و دین الهی دوباره قوّت پیدا کند. اگر قیام اباعبدالله نبود، الآن چیزی برای ما نمانده بود.[11]

رهنمودهای علمی- آموزشی

مرور مواعظ آیت‌الله حق‌شناس نشان می‌دهد که یکی از مهم‌ترین توصیه‌های ایشان، توصیه به تحصیل علم حقیقی و مسائل مرتبط با آموختن و آموزش است. رهنمودهای ایشان در این زمینه را در این فصل گزارش می‌نماییم.

علم حقیقی

علومی که ما نوعاً تحصیل می‌کنیم، تا لب گور همراه ماست. برق، مکانیک، فیزیک، شیمی و مانند اینها، علاوه بر این که «فضل» است و حقیقت اشیاء را که همان ربط و نیاز به خدای متعال است برای ما معلوم نمی‌کند، فقط تا موقع مردن همراه ماست و ماندنی نیست؛ امّا «علم» آن است که انسان را به حضرت صانع، به نبیّ‌اکرم(ص) و به رفتار و اخلاق درست آگاهی دهد.[12]

***

برخی مدام از استاد می‌پرسند: چه کنم؟ به چه راهی بروم؟ راه سعادت من چیست؟ بدانید که همه‌اش در علم است آقا! علم واقعی. این که من بروم و علم بیاموزم که چگونه میکروفن یا وسایل دیگر درست کنم، علمی است که تا دم قبر با من است؛ امّا آن علمی که دربارهٔ ماوراءالطبیعه است و از من سؤال می‌شود، غیر از این علوم دنیایی است. آن علم، شجره‌ای است که به خون انبیا و اوصیا و اولیا آبیاری شده و خدا نمی‌گذارد که رها شود. تو هر کاری دلت می‌خواهد، بکن؛ ولی خدا از علم خودش حفاظت می‌کند. این تویی که ضرر می‌کنی![13]

***

انسانی که می‌خواهد علمش الهی شود، وارد هر علمی که شد، با مجاهده، قصد خود را تخلیص می‌کند و می‌گوید: پروردگارا! من علم را تحصیل می‌کنم تا این که بتوانم به افراد جامعه خدمت کنم، نه این که بروم دانشگاه و مدرک بگیرم و فلان مقام را احراز کنم، یا پول در بیاورم و رفاه داشته باشم. اینها همه‌اش باد هواست و نتیجه‌ای ندارد.[14]

***

عقل و نفْس، در تنها چیزی که با هم موافق هستند، علم است؛ یعنی هم نفس می‌گوید: علم را تحصیل کن، هم عقل می‌گوید: علم را تحصیل کن؛ امّا داعی آنها با یکدیگر فرق دارد. نفس می‌گوید: تحصیل کن تا آقا رئیس و صدرنشین شوی؛ امّا عقل می‌فرماید: علم را تحصیل کن تا راه پروردگار را پیدا کنی.[15]

تلاش برای علم‌آموزی

امام کاظم علیه‌السلام فرمود: «لا نَجاةَ إلّا بِالطّاعَةِ وَ الطّاعَةُ بِالعِلمِ وَ العِلمُ بِالتَّعَلُّمِ...».[16] این «لا»، لای نفی جنس است؛ یعنی: از نجات خبری نیست، مگر این که طاعت و بندگی داشته باشید. طاعت هم این است که «دلم می‌خواهد» را کنار بگذاری و دنبال خواستهٔ مولایت باشی. اطاعت و بندگی هم با علم ممکن است؛ یعنی اطاعت از خدا، علم می‌خواهد. انسان باید بداند که امر خدا چیست تا بتواند او را اطاعت کند. برای دانستن هم باید بروی یاد بگیری. یک نفر به حضرت اباعبدالله علیه‌السلام متوسّل شد و گفت: من می‌خواهم که بدون رفتن مدرسه به من علم عطا کنی. دعایش مستجاب نشد؛ چون دعایش غیرعقلایی بود. بعد به حضرت عبّاس متوسّل شد. قمربنی‌هاشم که تکلیف را زود معیّن می‌کند، به خوابش آمد و فرمود: «یک فلک بیاورید و این آقا را فلک کنید و چوب بزنید!». وقتی که فلک را آوردند و چند ضربه به او زدند، آن شخص پرسید: آقا! مگر من چه خطایی کردم!؟ حضرت فرمود: «تو یک حاجت خلاف قاعده می‌خواهی! تو باید بروی مدرسه و درس بخوانی. این دفعه، هشت تا ترکه خوردی. اگر دفعهٔ دیگر از این حرف‌ها بزنی، شانزده ترکه به تو می‌زنم!». امام کاظم در ادامه می‌فرماید: «وَ التَّعَلُّمُ بالعَقلِ یُعتَقَدُ وَ لا عِلمَ إلّا مِن عالِمٍ رَبّانیّ» یعنی راه رسیدن به علم، آموختن است که با عقل گره خورده است. حالا عقل حکم می‌کند که برای یاد گرفتن روش بندگی، سراغ چه کسی برویم؟ باید درِ خانهٔ کسی برویم که اوّلاً خبره باشد و خود از راه و رسم بندگی خبر داشته باشد. عالم ربّانی، یعنی کسی که علم را با عمل همراه کرده است. ما باید برویم و وظایف خودمان را از چنین کسی اخذ کنیم.[17]

***

آیت‌الله حق‌شناس، در کنار توجّه و توصیهٔ فراوان به علم‌آموزی، از محتوای کتاب‌ها نیز غافل نبود و نسبت بدان حسّاسیت داشت. مثلاً در کتابی با موضوع فلسفه و کلام، نوشته شده بود که خداوند، به جزئیّات علم ندارد. ایشان به همین دلیل می‌فرمود: «این کتاب را نمی‌خوانم» و سپس در نقد آن، این آیه را تلاوت می‌نمود: (إنّ اللهَ عَلیمٌ بِذاتِ الصّدُورِ).[18] همچنین این روایتِ نقل شده از امام صادق را یادآور می‌شد که خداوند حتّی به خطورات ذهنی هم علم دارد.[19و20]

پانوشت‌ها:

۱- به نقل از حجّت‌الاسلام سیّد عبّاس قائم‌مقامی. ۲- به نقل از حجّت‌الاسلام احمد قالیباف. ۳- ر. ک: مواعظ: ج۲ ص۸۲. ۴- مستدرک الوسائل: ج۵ ص۳۲۰ ح۵۹۸۷. ۵- به نقل از حجّت‌الاسلام سیّد عبّاس قائم‌مقامی. ۶- به نقل از آقای عبّاس صفری. ۷- به نقل از آقای عبّاس صفری. ۸- به نقل از دکتر جواد محمّدی. ۹- کشف الغمّة: ج۲ ص۲۱. ۱۰- متن سخن امام خمینی- چنین است: «باید ببینیم رمز بقای این مذهب و بقای ممالک اسلامی، ممالک شیعی چه بوده است. ما باید آن رمز را حفظش بکنیم. یکی از رمزهای بزرگی که بالاترین رمز است، قضیّهٔ سیّدالشهدا است- سلام‌الله‌علیه- مذهب را بیمه کرد. با عمل خودش اسلام را بیمه کرد. نگه داشت. آن نهضتی که آن بزرگوار کرد و شکست داد- ولو کشته شد، لکن شکست داد- بر اموی و بر دیگران، آن نهضت باید حفظ بشود». (صحیفهٔ امام: ج ۱۱ ص ۹۷). ۱۱- مواعظ: ج۴ ص۱۵۷. ۱۲- مواعظ: ج۳ ص۴۳. ۱۳- مواعظ: ج۳ ص۷۹. ۱۴- مواعظ: ج۴ ص۵۱. ۱۵- مواعظ: ج۳ ص۲۶. ۱۶- الکافی: ج۱ ص۱۷ ح۱۲. ۱۷- مواعظ: ج۳ ص۳۹ و ۱۰۶. در مصاحبهٔ حجّت‌الاسلام غلامحسن بخشی نیز این مطلب آمده است. دربارهٔ تأکید آیت‌الله حق‌شناس بر تلاش برای علم‌آموزی، آقای علیرضا جوان می‌گوید: وقتی برای اوّلین‌بار خدمت آیت‌الله حق‌شناس رسیدم، پس از آن که بنده را زیر نظر گرفت و چند بار نگاهم نمود، فرمود: «داداش جون! علم را باید بروی دنبالش، نمی‌آورند دمِ خانه‌ات بگذارند». در برخورد اوّل، این جمله را فرمود و همین جمله، شروعی بود برای تحوّل بنده. ۱۸- {خداوند به راز دل‌ها داناست} (لقمان: آیهٔ ۲۳). ۱۹- «عن محمّد بن مسلم قال: سَأَلتُ أباعبدالله علیه‌السلام عَن قَولِ الله: {یَعلَمُ السِرّ وَ أخفی}، قال: «السِرّ» ما کَتَمتَهُ فی نَفسِکَ، «وَ أخفی» ما خَطَرَ بِبالِکَ ثُمّ أنسیتَهُ؛ محمّد بن مسلم می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام دربارهٔ آیهٔ {راز و پنهان‌تر [از آن] را می‌داند} پرسیدم. فرمود: «راز»، چیزی است که آن را در دلت پنهان کرده‌ای و «پنهان‌تر»، چیزی است که به دلت افتاده و سپس آن را از یادت برده‌اند» (معانی الأخبار: ص۱